

کارل ریموند پوپر

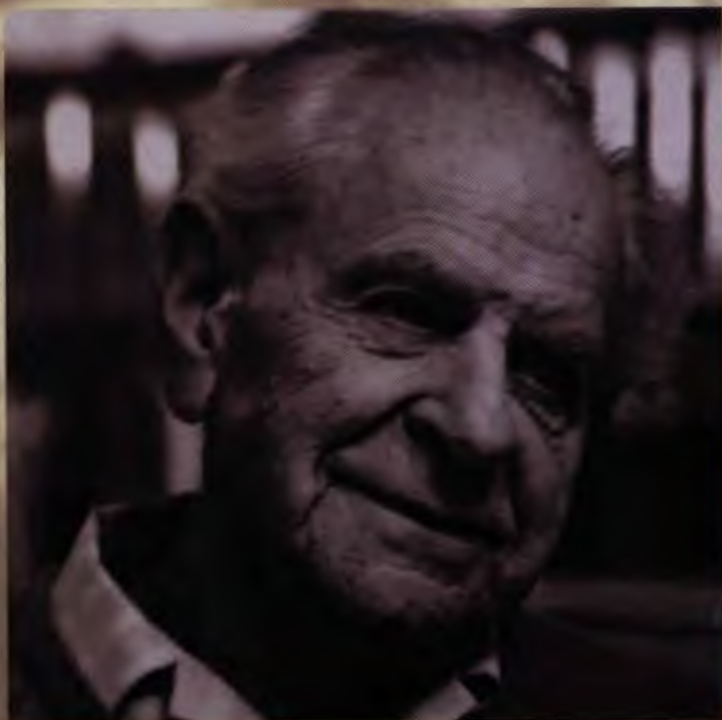
عطش باقی

خود زندگی نامه فکری

ترجمه سیامک عاقلی

بازنگریسته جدید

با گفتاری در معرفی آرای نظری و سیاسی پوپر



کارل ریموند پوپر

عطش باقی

خودزندگی نامه فکری

ترجمه سیامک عاقلی

(بازنگریسته جدید)

انتشارات دوستان

سرنامه	پوپر، کارل ریموند، ۱۹۰۲-۱۹۹۴ م. Popper, Karl Raimund.
عنوان و نام پدیدآور	عطش باقی: خودزندگی نامه فکری / کارل ریموند پوپر؛ ترجمه سیامک عاقلی.
وضعیت ویراست	[ویراست ۲].
مشخصات نشر	تهران: دوستان، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	[۲]، ۴۲۸ ص.؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	978-964-6207-82-0
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	عنوان اصلی: Unended quest: an intellectual autobiography, c2002.
یادداشت	کتاب حاضر تحت عنوان های «جستجوی ناتمام» و «جستجوی همچنان باقی: زندگی نامه فکری و خودنوشت» نیز منتشر شده است.
یادداشت	واژه نامه.
یادداشت	نماینه.
عنوان دیگر	خودزندگی نامه فکری.
عنوان دیگر	جستجوی ناتمام.
عنوان دیگر	جستجوی همچنان باقی: زندگی نامه فکری و خودنوشت.
موضوع	پوپر، کارل ریموند، ۱۹۰۲-۱۹۹۴ م. Popper, Karl Raimund.
موضوع	فیلسوفان انگلیسی - سرگذشتنامه
موضوع	Philosopher - Great Britain - Biography
شناسه افزوده	عاقلی، سیامک، ۱۳۳۹ - ، مترجم
رده بندی کنگره	B ۱۶۴۹/ ۹۴۳ ۱۳۹۵: ۱۳۳۹
رده بندی دیویی	۱۹۲:
شماره کتابشناسی ملی	۴۳۷۹۰۶۲



انتشارات دوستان خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، پلاک ۳۳، تلفن: ۶۶۴۹۲۹۶۲

کارل ریموند پوپر

عطش باقی (خودزندگی نامه فکری)

ترجمه سیامک عاقلی (بازنگریسته جدید)

حروفچینی: شبستری

چاپ گلشن سبز

چاپ اول: ۱۳۸۰

چاپ دوم: پاییز ۱۳۹۵ (چاپ اول انتشارات دوستان)

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

www.doostaan.ir

پست الکترونیکی: doostanpub@yahoo.com

www.behanbook.ir

سایت:

فروش اینترنتی:

فهرست مطالب

۱	پیش‌گفتار مترجم بر چاپ جدید
۵	پیش‌گفتار مترجم
۹	مقدمه مترجم
۵۹	سِر کارل پوپر به قلم هلموت کهل
۶۱	سپاسگزاری
۶۳	۱. همه‌چیزدانی و خطاپذیری
۶۵	۲. خاطرات کودکی
۶۸	۳. تأثیرات نخستین
۷۳	۴. جنگ جهانی اول
۷۶	۵. یکی از نخستین مسائل فلسفی من: بی‌نهایت
۷۸	۶. نخستین شکست فلسفی من: مسئله ذات‌گرایی
	۷. گریزی بلند به ذات‌گرایی: آنچه همچنان باعث جدایی من از
۸۱	اغلب فیلسوفان معاصر من می‌شود
۱۰۲	۸. سالی مهم: مارکسیسم؛ علم و شبه علم
۱۱۳	۹. مطالعات اولیه
۱۲۰	۱۰. گریزی دوباره: تفکر جزئی و انتقادی: آموختن بی‌استقرا
۱۳۵	۱۱. موسیقی
	۱۲. گمان ورزی‌هایی دربارهٔ پیدایش موسیقی چندآوایی: روانشناسی
۱۳۹	اکتشاف یا منطق اکتشاف؟
۱۴۷	۱۳. دو نوع موسیقی
۱۶۱	۱۴. پیشرفت‌گرایی در هنر، خاصه در موسیقی
۱۶۸	۱۵. آخرین سال‌های دانشگاه
۱۷۸	۱۶. نظریهٔ معرفت به منطق پژوهش
۱۹۱	۱۷. چه کسی باعث مرگ تحصیل‌گرایی منطقی شد؟

۱۹۶	۱۸. واقع‌گرایی و نظریه کوانتوم
۲۰۶	۱۹. عینیت و فیزیک
۲۱۰	۲۰. صدق؛ احتمال؛ تصویب
۲۱۹	۲۱. نزدیک شدن جنگ؛ مسئله یهودیان
۲۲۴	۲۲. مهاجرت: انگلستان و زلاندنو
۲۳۰	۲۳. نخستین کار من در زلاندنو
۲۳۳	۲۴. جامعه باز و فقر تاریخ‌گرایی
۲۴۳	۲۵. کار دیگرم در زلاندنو
۲۴۵	۲۶. انگلستان: در مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن
۲۵۱	۲۷. کار نخستینم در انگلستان
۲۵۵	۲۸. نخستین سفرم به آمریکا
۲۶۳	۲۹. مسائل و نظریه‌ها
۲۶۷	۳۰. مجادلاتم با اشرو دینگر
۲۷۱	۳۱. عینیت و نقد
۲۷۵	۳۲. استقرا؛ قیاس؛ صدق عینی
۲۸۷	۳۳. برنامه‌های پژوهشی متافیزیکی
۲۹۳	۳۴. مبارزه با ذهن‌گرایی در فیزیک: مکانیک کوانتوم و گرایش
۲۹۹	۳۵. بولتسمان و پیکان زمان
۳۱۰	۳۶. نظریه ذهن‌گرایانه آنتروپی
۳۱۸	۳۷. داروینیسیم: برنامه پژوهشی متافیزیکی
۳۳۷	۳۸. جهان ۳ یا جهان سوم
۳۴۷	۳۹. مسئله تن - ذهن و جهان ۳
۳۵۶	۴۰. جایگاه ارزش‌ها در جهان بوده‌ها
۳۶۲	پی‌نوشت
۳۶۵	پی‌نوشت بر مارکسیسم، ۱۹۹۲
۳۶۷	واژه‌نامه
۳۸۳	آثار عمده و اختصارات عنوان‌های آنها
۳۸۵	گزیده آثار
۴۰۱	نمایه

پیش‌گفتار مترجم بر چاپ جدید

از زمانی که انتشارات دوستان (برادران محترم کریمی) اعلام آمادگی برای چاپ این کتاب کردند تا زمانی که خدمتشان برای امضای قرارداد رسیدم بیشتر از یک سال به طول انجامید و از زمانی که حروفچینی کتاب برای تصحیح نزد من فرستاده شد تا زمانی که شروع به غلط‌گیری آن کنم باز چند ماه به درازا کشید. علت این تأخیرها به غیر از اشتغال‌های معمول که طبیعت زندگانی است، نیاز به دورخیزی بود که برای اتمام به این کار احساس می‌کردم. زمانی که اقدام به ترجمه این کتاب کردم در سرو روی خود موی سپید نداشتم و اکنون که به بازنگری آن مشغول شدم در سرو روی خود موی سیاه ندارم. تقریباً بیست و پنج سال از آن تاریخ می‌گذرد. سال‌ها بود که از کتاب و مباحث آن دور افتاده بودم و به کلی در فضای دیگری سیر می‌کردم و پرداختن دوباره به آن مستلزم دورخیز بود و این تأخیرها نوعی دورخیز روحی / روانی بود برای پریدن از این فاصله. اما وقتی که شروع به خواندن و بازنگری متن کردم، چندان مباحث و مطالب کتاب برایم جذاب نبود که مشتاقانه با صبر و حوصله در کار پیش رفتم. از دل این بازنگری شوق آمیز ترجمه دیگری به ظهور رسید که کاملاً نو و تازه است یا من چنین احساس می‌کنم. در این بازنگری سعی کرده‌ام متن ترجمه را تا جای ممکن ارتقا ببخشم و بر شفافیت آن هرچه بیشتر بیفزایم. و احساس می‌کنم توفیق یار من بوده است.

در جریان این امر متوجه شدم که جای جای پانوشتهایی در توضیح برخی نکات آورده‌ام اما از تعداد و حجم آنها با پیشرفت متن کاسته می‌شود. ضمن آنکه معیار ثابتی برای تشخیص نیاز به پانوشتهایم احساس نمی‌شود. دلیل این کاهش عدم احساس نیاز به توضیح و توضیحات بیشتر نبوده است، بالعکس احساس لزوم به آنها چندان بوده که از عهده پانوشتهای محدود و معدود

بر نمی آمده است. ضمن آنکه به تعریفی مشخص از خواننده یا مخاطب این کتاب برای تشخیص لزوم به تأمین پانویست نرسیده بودم.

پوپر آشنایی قبلی خوانندگان کتاب را با مباحث مطرح در آن فرض گرفته است، لذا برخی از قسمت‌های کتاب - قسمت‌هایی که جنبه فنی پیدا می‌کند - برای خواننده عادی نیازمند توضیح است؛ فرق نمی‌کند خواننده کتاب آن را به چه زبانی مطالعه کند. لذا در چاپ قبلی سعی کردم زمینه آشنایی بیشتر خوانندگان پارسی را با آرای پوپر با مقدمه‌ای که فراهم آوردم، به وجود آورم. اگرچه این مقدمه در جای خود مفید است و از تأیید خوبی برخوردار شده است، کافی نیست و جای دارد کتاب سراسر تحشیه شود. یعنی اگر کتاب با توضیحات لازم درخصوص سابقه و مسائل موضوعات مطرح در آن همراه شود از جنبه آموزشی بسیار بالایی برخوردار می‌گردد. اگر همت یار باشد شاید خود به چنین کاری اهتمام ورزم هر چند اکنون فکر کتابی جمع و جور در معرفی آرای پوپر را در سر می‌پرورانم.

باری، در پیش‌گفتار چاپ قبل توصیه پوپر را در باب مطالعه آثارش یادآور شده بودم که آنها را باید با آهستگی مطالعه کرد و از دوباره خوانی آنها دریغ نورزید و هنگام مطالعه آنها سؤال مورد نظر در هر بحث را همیشه مد نظر داشت. با تندخوانی فهمی از نوشته‌های او به دست نمی‌آید.

در چاپ قبلی عنوان کتاب بود «جست‌وجوی همچنان باقی». این عنوان را به «عطش باقی» تغییر دادم. چرا؟ همینقدر به دلم خوش تر نشست، ضمن آنکه، چنانکه پیش‌تر گفتم، احساس می‌کنم از رهگذر بازنگری، کتابی نو فراهم آمده است و بگذاریم این کتاب نو عنوانی نو هم داشته باشد.

عنوان فرعی کتاب هست خودزندگی‌نامه فکری که ترجمه intellectual autobiography است. در چاپ قبلی آورده بودم زندگی‌نامه خودنوشت. خودزندگی‌نامه برابر دقیق autobiography است و از لحاظ ساخت هم ایرادی به آن وارد نیست، لذا به جای زندگی‌نامه خودنوشت بهتر دیدم از تک کلمه ترکیبی «خودزندگی‌نامه» استفاده کنم. نمی‌دانم تاکنون از این معادل که گرته‌برداری کامل از معادل فرنگی آن است استفاده شده است یا خیر. به هر حال معادل خوبی است و به خود جرئت استفاده از آن را می‌دهم.

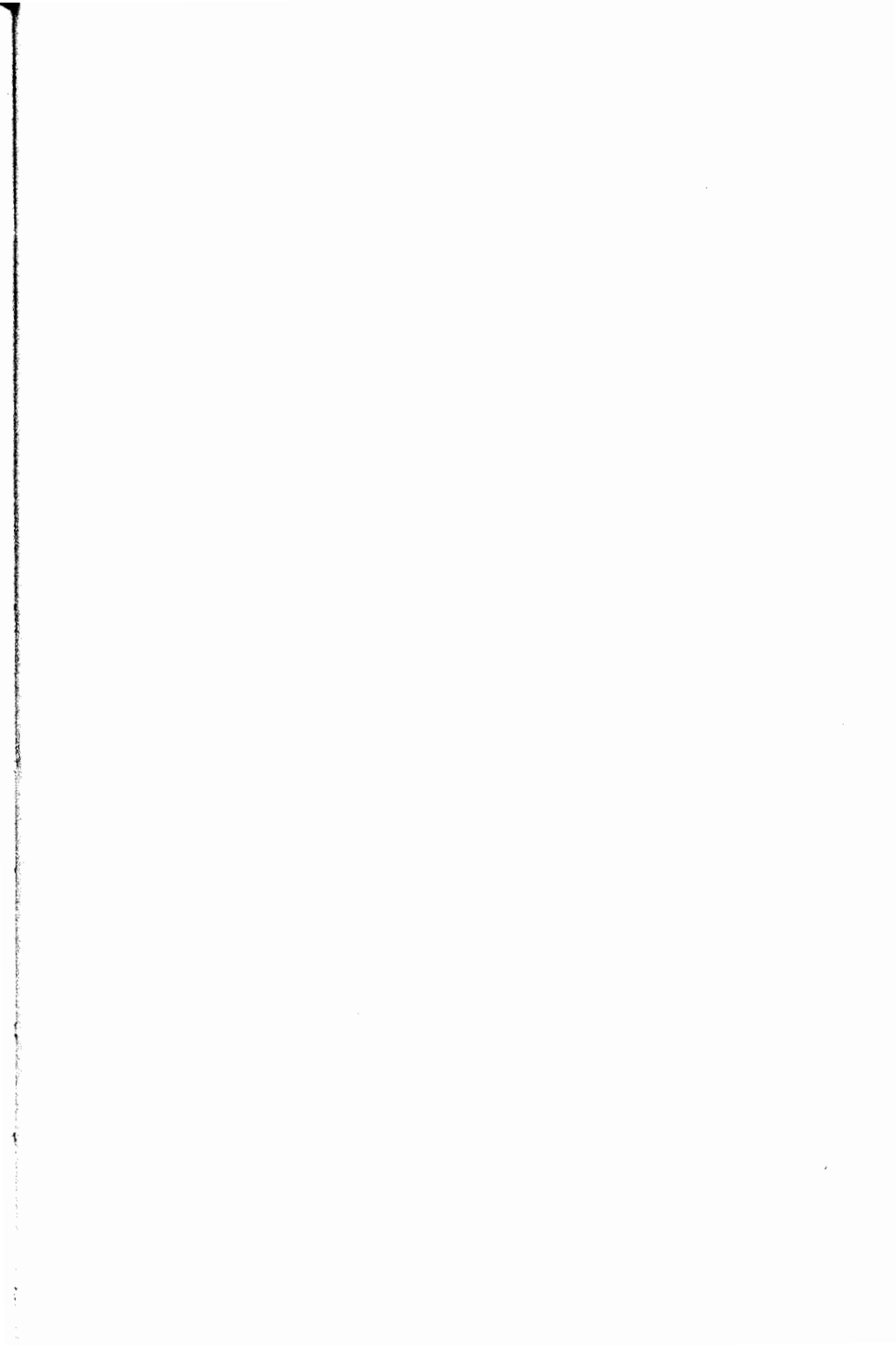
همین‌طور یادآور می‌شوم در این ترجمه جای‌جای صحبت از نظریه تکامل داروین می‌شود. «تکامل» در برابر واژه evolution به کار رفته است. معنای اصلی

این واژه تحول و تطور است و اخیراً می‌بینم از «فرگشت» به عنوان معادل پارسی آن استفاده می‌شود. در تکامل مفهوم کمال نهفته است و بار مثبت دارد حال آنکه evolution در اصل به معنای دگرگون شدن است و لزوماً به معنای پیشرفت به سوی کمال نیست. اما در خود انگلیسی هم این واژه اگرچه به معنای دگرگون شدن و تحول و تطور است مفهوم پیشرفت به سوی کمال را پیدا کرده است. به نظر می‌رسد «فرگشت» معادل خوبی برای آن در زبان پارسی باشد. باری در این ترجمه از همان کلمه تکامل برای evolution استفاده شده است.

در جریان بازنگری از خواندن دوباره زندگی‌نامه پوپر لذت و فایده بسیار بردم. امیدوارم خوانندگان کتاب در این امر با من شریک شوند.

سیامک عاقلی

تابستان ۱۳۹۵



پیش‌گفتار مترجم

عطش باقی، خودزندگی‌نامه فکری کارل پوپر، فیلسوف بلندآوازه معاصر است که در آن پوپر ما را با سوانح زندگی و سیر و سلوک عقلانی خود آشنا می‌سازد. پوپر این اثر را به خواش آرثور شیلپ دبیر مجموعه فلاسفه زنده نوشته بوده و ابتدا با عنوان فلاسفه کارل پوپر در همین مجموعه فلاسفه زنده منتشر شد. سپس چندین بار و به صورت مستقل و با عنوان عطش باقی، تجدید چاپ شد. اگرچه پوپر در این اثر ما را با سوانح زندگانی خود آشنا می‌سازد اما بیشتر درباره اندیشه‌ها و آرای خود سخن می‌گوید؛ درواقع، این اثر مجمل حدیث مفصل آرای است که در کتاب‌های متعدّدش می‌توان یافت. لذا مترجم برای استفاده بهتر و بیشتر خوانندگان کتاب؛ خوانندگانی که شاید آشنایی با زمینه و سابقه برخی مباحث و اندیشه‌های پوپر را نداشته باشند، ضمن تأمین پانوشت‌ها و توضیح برخی نکات در پای برخی صفحات، تصمیم به تهیه مقدمه‌ای در معرفی آرای پوپر به عنوان پیش‌درآمدی برای ورود به عالم اندیشه‌های این متفکر بزرگ نمود و طرح خود را پس از جمع‌آوری مواد لازم و نوشتن و بازنویسی مکرر آن سرانجام در حدود ۵۰ صفحه سامان داد که اکنون در آستانه این ترجمه قرار می‌گیرد. این مقدمه شاید برای کسانی که میل به آشنایی اجمالی با عمده‌ترین اندیشه‌ها و دستاوردهای فکری پوپر را نیز داشته باشند، خالی از فایده نباشد و زمینه آشنایی عمیق‌تر و اساسی‌تر آنها را با این فیلسوف بزرگ فراهم آورد.

پوپر اگرچه طرفدار سادگی است، همواره نسبت به ساده‌اندیشی هشدار داده است و اگرچه اندیشه‌هایش ساده است، اما به سادگی قابل فهم نیست. از این روی، وی به خوانندگان خود توصیه می‌کند نوشته‌هایش را با تأمل و آهستگی مطالعه کنند و از بازخوانی آن دریغ نورزند. یکی از توصیه‌های پوپر برای مطالعه

به خصوص قابل توجه است. وی می‌گوید هر بحثی در پاسخ به سؤال معین و مشخصی نوشته می‌شود و برخی کسان از این نکته غفلت می‌ورزند که فهم مطلب بدون توجه به آن سؤال ممکن نیست و بحث‌ها با عنایت به سؤال‌هایشان است که معنا و مفهوم پیدا می‌کند. و دستاوردهای مهم و بزرگ پوپر در واقع پاسخ‌هایی است که او توانسته برای بسیاری از سؤالات دشوار و حساس پیدا کند.

جای خشنودی است این متفکر بزرگ با اندیشه‌های انسانی و عقلانی‌اش در فکر و فرهنگ ایران‌زمین جایگاه رفیعی یافته است و آرای تعیین‌کننده و راهگشایش محل توجه و تأمل صاحبان فکر قرار گرفته است. آرای پوپر به‌راستی راهگشاست. ترجمه این کتاب و تهیه مقدمه آن برای آشنایی بیشتر پارسی‌زبانان با این متفکر بزرگ انجام گرفته به این امید که با رواج هرچه بیشتر عقلانیت انتقادی مورد دفاع او، افراد در عرصه مسائل سیاسی و نظری و عملی با روش سازنده پوپر برای یافتن راه‌حل آشنا شوند و از عقل خود بیشترین و مطلوبترین استفاده را ببرند. لازم به ذکر است این کتاب قبلاً با نام جست‌وجوی ناتمام به فارسی ترجمه شده بود، اما از آنجایی که معمولاً در مورد آثار بزرگان به یک ترجمه قناعت نمی‌شود و جای دارد مترجمان گوناگون در ترجمه آثار ارزشمند طبع آزمایی نمایند، مترجم حاضر هم طبعش چنین آزمایشی را پسندید و تصمیم به ترجمه مجدد این اثر گرفت. پوپر ترجمه را بازآفرینی نظری کتابی در زبانی دیگر می‌شناسد و اگر این نکته را بپذیریم، آنگاه ترجمه تا حد زیادی وابسته فهم مترجم از متن مبدأ می‌گردد و دیگر ترجمه محض نداریم و هر ترجمه‌ای تعبیری است از متن مبدأ. در این صورت ترجمه بدون فهم مطلب امری است محال و ترجمه دقیق موکول به فهم دقیق متن است و دقت را نه در برگردان لفظ به لفظ متن بلکه در بیان مقصود نویسنده به سبکی نزدیک به سبک او در زبانی دیگر باید جست‌وجود کرد. باری امیدوارم این ترجمه و مقدمه آن در بیان مقاصد و اندیشه‌های این متفکر ارجمند وافی به مقصود قرار گیرد و پوپر را به سخن‌گفتن با پارسی‌زبانان درآورد.

در اینجا جای دارد از استاد گرانقدرم جناب بهاء‌الدین خرمشاهی که از سر مهر و بزرگواری با دانش درخورشان و احاطه بی‌بدیشان بر ظرائف و دقائق زبانی این ترجمه و مقدمه آن را پیش از انتشار مورد ملاحظه قرار دادند و با تذکرات بجای خود مترجم را در بهسازی متن یاری رساندند، سپاسگزاری کنم.

همین‌طور جای دارد از آقای هاشم بناء‌پور که تهیه‌نمایه این اثر را براساس نمایه انگلیسی کتاب به عهده گرفتند و با دقت و حوصله بسیار به این مهم اهتمام ورزیدند، قدردانی کنم.

سیامک عاقلی

اردیبهشت ماه ۱۳۷۹

مقدمه مترجم

گفتاری در معرفی آرای نظری و سیاسی پوپر

سِر کارل ریموند پوپر (۱۹۰۲ - ۱۹۹۴)، فیلسوف بلند آوازه اتریشی و معاصر، یکی از بزرگ‌ترین و با نفوذترین متفکران این قرن به شمار می‌آید. کمتر متفکری را می‌توان یافت که از حیث کیفیت و حجم کار و نفوذ فکری با وی برابری تواند کرد. آرای او متعدد و متنوع است و طیف گسترده‌ای از موضوعاتی همچون فلسفه علم، معرفت‌شناسی، فلسفه اولی، معرفت‌شناسی اجتماعی، علوم، ریاضیات، سیاست، هنر و... را شامل می‌شود. به قول بریان مگی نویسنده کتاب پوپر کمتر حوزه‌ای می‌توان یافت که مورد روشنگری پوپر قرار نگرفته باشد.

حیات پر بار فکری او از نوجوانی آغاز شد و تا آخر عمر طولانی او ادامه داشت، و ثمره آن مقالات و کتاب‌های بی‌شماری است که از وی به یادگار مانده است. پیروان او را طیف متنوعی از متخصصان و صاحبان علائق گوناگون همچون فلاسفه، دانشمندان، سیاستمداران، مورخان، هنرمندان و افراد عادی تشکیل می‌دهند، کسانی که معتقدند پوپر در کار و در زندگی چشمان آنها را باز کرده است. برای مثال سِر پیتر مداوار، برنده نوبل پزشکی سال ۱۹۷۲، درباره پوپر گفته است: «به گمان من پوپر بزرگ‌ترین فیلسوف علمی است که تا به حال دنیا به خود دیده است.» و یا سِر جان اِکِلز، عصب‌شناس بلند آوازه برنده نوبل، در کتاب ارزشمند خود، *مواجهه با واقعیت*، می‌گوید: «زندگانی علمی من تا حد زیادی مرهون گرویدنم به آرای پوپر در خصوص تحقیقات علمی است.» وی به دیگر دانشمندان چنین توصیه می‌کند: «آثار پوپر را درباره فلسفه علم بخوانید و درباره‌شان تأمل کنید و مبنای عمل خود در زندگی قرار دهید.»

سیر هرمان ماندی، ریاضیدان و ستاره‌شناس برجسته، می‌گوید: «علم جز روش چیزی ندارد و روش آن جز آنچه پوپر گفته است، چیزی نیست.» پروفیسور ارنست گمبریچ، مورخ شهیر هنر، در پیش‌گفتار کتاب بااهمیت خود، هنر و توهم، می‌نویسد: «من مفتخر خواهم بود اگر تأثیر فکری پوپر در همه جای این اثر احساس گردد.» هلموت کهل صدراعظم پیشین آلمان در یادداشتی که بر این خودزندگی‌نامه نوشته، پوپر را در عداد مهم‌ترین قهرمانان جامعه باز معرفی کرده است. خلاصه آنکه سهم پوپر در عالم اندیشه معاصر سهمی است کلان و صرف‌نظر ناکردنی.

پوپر و فلسفه

پوپر خود را فیلسوف حرفه‌ای می‌داندست. وی در خودزندگی‌نامه‌اش می‌نویسد:

موقعی که این فرصت برایم حاصل شد که از معلمی مدرسه دست بکشم و فیلسوفی پیشه کنم احساس سعادت کردم.

او در عین حال میانه‌ای هم با اکثر بحث‌های متافیزیکی ندارد و بیشتر نظام‌های فلسفی را رقت‌بار توصیف می‌کند، و در جایی رفتار فلاسفه را، با خرد متظاهرانه‌شان و لاف معرفتی که با کمترین دلایل قابل قبول عرضه می‌دارند، در مقایسه با رفتار دانشمندان و ریاضیدانان اسف‌بار می‌خواند. اما وی برخلاف تحصیل‌گرایان که گزاره‌های فلسفی را مهمل و بی‌معنی می‌دانند و نیز تحلیل‌گران انگلیسی‌زبان که پرسش‌های فلسفی را پرسش‌هایی غیرواقعی و معماهایی برخاسته از گره‌های زبانی به شمار می‌آورند و معتقدند کار فلسفه هرچه بیشتر به توضیح و دقیق‌سازی مفاهیم مربوط می‌گردد، نه گزاره‌های فلسفی را بی‌معنا می‌داند و نه پرسش‌های فلسفی را لزوماً غیرواقعی. او معتقد است که پرسش‌های واقعی و جدی زیادی وجود دارد که به حوزه فلسفه تعلق می‌گیرد. وی می‌گفت باید پرسش‌هایی که فلاسفه پیش از سقراط را به تکاپو واداشت از نو زنده کرد، به خصوص سؤال‌های مربوط به کیهان‌شناسی و نظریه معرفت را، چراکه حداقل یک سؤال فلسفی هست که هر اهل تعلقی به آن علاقه‌مند است و آن «شناخت جهان و خودمان (به‌عنوان جزئی از آن) و معرفتی است که از آن داریم» (حدس‌ها و ابطال‌ها: ۱۳۶).

وی با همه انتقادی که به برخی نظام‌های متافیزیکی به عمل می‌آورد، معتقد بود که از متافیزیک‌گریزی نیست و همه ما درگیر پرسش‌ها و پاسخ‌های فلسفی هستیم. به عنوان مثال دانشمندی که به نظم در جهان هستی قائل است و در رشته خود به دنبال کشف این نظم‌ها تحت عنوان قوانین علمی تحقیق می‌کند، در واقع اندیشه‌ای فلسفی را پیش فرض کار خود قرار داده است. همین‌طور همه به نحوی فیلسوف به شمار می‌آیند چرا که کسی نیست که دست‌کم ناخودآگاه درباره مرگ و زندگی موضعی اختیار نکرده باشد، یا از زندگی خواست‌هایی نداشته باشد؛ یا اعتقاداتی را به ارث نبرده باشد؛ اعتقاداتی که بیانگر برخوردی فلسفی با این قضایاست. و اینکه همه ما اندیشه‌هایی را از محیط بدون نقد و واریسی و به عنوان صادق و بدیهی پذیرفته‌ایم، خود یکی از دلایل اصلی لزوم فلسفه را تشکیل می‌دهد. چرا که بسیاری از اوقات اندیشه‌هایی که چیزی جز تعصب نیستند منتهی به تباهی و ویرانی می‌گردد. پوپر درباره لزوم فلسفه حرفه‌ای می‌گوید:

کار فیلسوف حرفه‌ای بررسی انتقادی چیزهایی است که دیگران آنها را بدیهی می‌دانند. درواقع بسیاری از این عقاید چیزی نیستند جز تعصباتی که به نحو غیر انتقادی به عنوان بدیهی پذیرفته شده‌اند و به سادگی هم نادرست هستند. و برای پرهیز از آنها شاید چیزی همچون فیلسوفی حرفه‌ای مورد نیاز باشد، کسی که وقتش را صرف اندیشیدن درباره این امور می‌کند.

به هر حال، در زمینه‌های گوناگون ممکن است پرسش‌هایی جدی و واقعی سر بیرون آورد که پاسخ آنها را ناگزیر باید از فیلسوف بخواهیم و یا مستلزم پاسخی فلسفی هستند، و اهمیت فلسفه برای علم و سیاست بسیار است، چرا که فلاسفه تولیدکننده عقاید و افکارند و «افکار نیرویی سهمگین دارند. می‌توانند کوه‌ها را از جای خود تکان دهند حتی اگر صادق نباشند.» (در جست‌وجوی جهانی بهتر ۱۴۱-۱۴۳).

پوپر و عصر روشنگری

نگاه پوپر به فلسفه یادآور نگاه عصر روشنگری است، که برای فلسفه وظیفه‌ای انتقادی در بازنگری اندیشه‌های نادرست قائل بوده است. اساساً ایمان پوپر به عقل و التزام وی به عقلانیت و تکریم انسان و توجه به مسئله سعادت و خوشنودی او — همانطور که خود وی متذکر شده است — او را یکی از آخرین گروندگان

به نهضت روشنگری می‌سازد؛ با دو شعار جرأت دانستن داشته باش و مدارا بورز. اما پوپر التزام به عقل و عقلانیت را بیشتر از آنکه عقلانی بداند، اخلاقی می‌بیند، چراکه بیشتر الزامات اخلاقی به بار می‌آورد تا عقلانی. التزام به عقل به معنی آزاد گذاردن خود و دیگران در اندیشیدن و نقادی است و این امر تکالیف اخلاقی‌ای همچون بی‌طرفی، طرد مدعیان دانایی و مدارا را موجب می‌گردد. و از اینجاست که پیوند این دو شعار ظاهراً متفاوت روشن می‌گردد.

پوپر تنها به دلیل اعتقاد به عقل — و در نتیجه تواضع فکری — و نیز به فلسفه و تکریم انسانیت و داشتن دغدغه سعادت او نیست که به عصر روشنگری تعلق می‌یابد، بلکه او همچون اغلب نمایندگان این دوره معتقد است که اگرچه عقل قادر مطلق نیست، به کارگیری صحیح آن برای تضمین حیاتی شایسته در سطح فردی و سیاسی، که همچنان پیشرفت به جهانی بهتر را اجازه دهد، کفایت می‌کند.

پوپر و عقل‌گرایی انتقادی

اما عقل و عقل‌گرایی مورد دفاع او عقل و عقل‌گرایی انتقادی است. او انتقادی را معادل عقلانی می‌گیرد و کار عقل را نقد می‌داند و به توان سلبی عقل معتقد است. از این دیدگاه با استدلال می‌توان تنها بطلان امری را نشان داد و دلیل فقط توان نفی دارد. در تقابل با این، عقل‌گرایی غیر انتقادی قرار دارد که معتقد است عقل توان ایجابی هم دارد و با کمک استدلال می‌توان صدق را ثابت کرد و دلیل توان اثبات هم دارد. از این دیدگاه با استدلال و از طریق اثبات می‌توان به صدق راه پیدا کرد.

اساساً عقل و عقل‌گرایی با یونانیان باستان زاده و از مقام و مرتبه‌ای بلند برخوردار می‌گردد. در سایر فرهنگ‌های باستان به عقل‌گرایی چندان توجه نشده است. برای مثال، در چین باستان آراء و عقاید بدون کمترین توجه به ملاحظات عقلی و منطقی از سوی بزرگان و فرزانشان عنوان می‌شده و چیزی به نام حساسیت عقلانی در برخورد با اندیشه‌ها وجود نداشته است و اعتبار کلام را در گوینده آن و توان توجیهی آن جست‌وجو می‌کرده‌اند.

اما در یونان از همان ابتدا دو سنت عقل‌گرایی پدید آمد: عقل‌گرایی انتقادی و غیرانتقادی. عقل‌گرایی انتقادی به فلاسفه پیش از سقراط می‌رسد. برای مثال کِسْفَناس می‌گفت راهی برای اثبات صدق وجود ندارد و در صورت تصاحب آن

راهی برای تشخیص آن وجود ندارد. و با این بیان دست استدلال عقلی را از میوه معرفت قطعی کوتاه می‌بیند. سقراط بنیان‌گذار عقل‌گرایی انتقادی صریحاً متعلق علم را جهل معرفی کرد و می‌گفت علم وقوف بر جهل است و ما راهی برای تصاحب حقیقت در اختیار نداریم. به عبارت دیگر، به تشخیص سقراط ما به کمک توان سلبی عقل یا با استدلال به ابطال و نفی می‌توانیم نسبت به دانسته‌های ناصادق خود علم پیدا کنیم. اگر ما اطلاع بیابیم که لندن پایتخت فرانسه نیست علم به جهل پیدا کرده‌ایم، و سقراط می‌گفت ما به کمک عقل خود و کشف خطاهایمان و اصلاح و تصحیح آنها می‌توانیم به حقیقتی که در دل داریم و از وجود آن بی‌خبریم نزدیک گردیم. از اینجاست که سقراط در کوچه و خیابان آتن به راه می‌افتاد و با به مصاحبه‌کشاندن افراد و طرح سؤال و نقد و رد پاسخ‌ها به شیوه جدلی (دیالکتیک) مخاطبان خود را به پاسخ صادق یا حقیقت هدایت می‌کرد. سقراط می‌گفت که ما خطا می‌ورزیم و با یافتن خطاهایمان به کمک تحلیل منطقی و ابطال آنها می‌توانیم از آنها درس بیاموزیم و در رأی خود اصلاح و تجدید نظر کنیم و از این طریق خود را به حقیقت نزدیک سازیم. اینکه ما ممکن است در رأی خود اشتباه کرده باشیم و با وقوف بر اشتباه خود و رفع آن در مسیر حقیقت پیشرفت کنیم، مبانی معرفت‌شناسی سقراط را تشکیل می‌دهد. باید گفت اینکه بنا به اعتقاد نقدگرایان عقل صدق را نشان نمی‌دهد و فقط باطل را معرفی می‌کند این است که در دستگاه‌های گوناگون علوم استدلالی، هر حکمی یا استنتاج از حکمی دیگر است یا خود حکم اولیه. و ما برای اثبات مدعاهای خود در تحلیل آخر به احکام اولیه که قضایای کلیه است می‌رسیم و بنا به اعتقاد آنها راهی برای اثبات آنها وجود ندارد. چراکه اثبات‌گراها صدق این احکام را با اسنادشان به بداهت و ناممکن بودن نفی آنها به دلیل امتناع عقلی ثابت می‌کنند حال آنکه از دیدگاه نقدگراها احساس اجبار به باور چیزی بر اثر بداهت دلیل قابل قبولی برای لزوم صدق آن چیز نیست.

از زمان تالس تا افلاطون شاهد نظریه‌های فلسفی ارزشمندی در زمینه جهان‌شناسی بوده‌ایم. این ظهور پیاپی نظریه‌های گوناگون به دلیل وجود سنت عقل‌گرایی انتقادی بوده است. پوپر در حدس‌ها و ابطال‌ها صفحه ۱۵۱ می‌نویسد.

در این سنت عقلانی تغییرات جسورانه آموزه ممنوع نبوده. بر عکس نوآوری

تشویق می‌شده و به منزله موفقیت، پیشرفت، نگرسته می‌شده، مادامی که بر پایه نتیجه نقد کردن پیشینیان انجام می‌گرفته است.

پوپر تأسف می‌خورد که پس از دو سه قرن این روحیه و رهیافت مؤثر فلاسفه باستان چنان به ضعف می‌گراید که تقریباً ناپدید می‌گردد، یعنی بعد از پیروی از ارسطو و تأکیدش بر معرفت قطعی اثبات‌پذیر که به وجود آورنده این عقیده بوده که معرفت نه تنها باید نقد شود که می‌تواند و باید توجیه و اثبات شود.

خوشبختانه سنت عقل‌گرایی انتقادی به برکت کسانی مثل گالیله در رنسانس تجدید حیات یافت و فلسفه بیشتر راه نقد را در پیش گرفت و فلاسفه انگلیسی به خصوص لاک و بیکن و هیوم تلاش خود را صرف نقادی و اصلاح عقاید جاری و جاافتاده کردند. این سنت در عصر روشنگری از نمودی بیشتر برخوردار شد، و به دست کانت مراحل کمال خود را پیمود و، به شرحی که خواهد آمد، پوپر آن را به مرز نهایی کمال رسانید و معرفت‌شناسی خود را به طور کامل بر اساس عقل‌گرایی انتقادی بنا نهاد و آن را برای یادگیری در هر زمینه‌ای جاری و نافذ دانست.

اما عقل‌گرایی غیر انتقادی بعد از افلاطون و ارسطو و در تمام دوره قرون وسطی حاکمیت پیدا کرد و نتیجه آن، برخلاف سه قرن پیش از ارسطو که با ظهور پیاپی اندیشه‌های نو در یونان باستان همراه بود، رکود و سکون فکری و دستگاه‌های سترون متافیزیکی‌ای را به بار آورد که تیره‌ترین چهره خود را در اندیشه‌های کلامی و مدرسی و کلیسایی قرون وسطا نشان داد و خیل فلاسفه و فلسفه‌دانان مدعی و گزافه‌گوی مکتبی را پدید آورد که خود را به توهم اثبات عقلی، مالک حقیقت می‌دانستند و به دگرانیشان به چشم جاهل و گمراه نظر می‌کرده‌اند و حقیقت را ملک مطلق خود ساخته و بر زمین و زمان فخر دانایی می‌فروخته‌اند. کانت در بحث آنتی‌نومی‌ها و در مخالفت با اندیشه‌های متافیزیکی و یا اندیشه‌هایی که مثلاً از سوی نظریه‌پردازان خود به اثبات عقلی رسیده بوده‌اند چنین استدلال کرده که وجود احکام فلسفی متناقض (جدلی الطرفین) که هر دو سو به اثبات عقلی رسیده‌اند گویای این نکته است که استدلال عقلانی در زمینه‌های فراتجربی و متافیزیکی و صرفاً نظری راه به جایی نمی‌برد و استدلال‌های عقلی محض در زمینه اثبات، استدلال‌های فاسدند؛ در

غیر این صورت، اثبات احکام متناقض ناممکن می‌شد؛ احکامی برای مثال همچون اصل محدود بودن جهان و نقیض آن نامحدود بودن جهان و یا تعیین‌گرایی و نقیض آن ناتعیّن‌گرایی که مدافعان هر دو موضع نقیض، مدعی اثبات موضع خود هستند. پوپر را می‌توان قهرمان نظریه پردازی عقل‌گرایی انتقادی دانست که با تکمیل این نظریه اثبات را به‌طور کامل از عمل عقل و از طریق شناخت سلب نمود و معرفت‌شناسی خود را بر اساس عقل نقدی به‌طور کامل سامان داد. به‌طور خلاصه منظور از عقل‌گرایی انتقادی آن است که ما خطاپذیریم و اشتباه می‌کنیم و با کمک عقل نقدی خود می‌توانیم به اشتباه خود پی ببریم و با درس آموختن از اشتباه خود و تجدید نظر مستمر در آرای خود به حقیقت نزدیک شویم تا آنجا که دیگر نتوانیم رأی خود را ابطال کنیم؛ به این ترتیب صادق نه به معنی اثبات یافته بلکه به معنی ابطال‌نیافته (به شرط ابطال‌پذیری) است.

پوپر و معرفت‌شناسی

پوپر خود را فیلسوف می‌خواند و کار فیلسوف را هم پاسخ به سؤالاتی می‌دانست که به نحو علمی و تجربی نمی‌توان به آنها پاسخ گفت. البته دربارهٔ مراد خاص پوپر از فلسفه توضیح خواهیم داد. مباحث عمدهٔ سنت کلاسیک فلسفه عبارتند از فلسفهٔ اولی (متافیزیک)، اخلاق، فلسفهٔ سیاسی، معرفت‌شناسی و منطق؛ و پوپر در تمام این عرصه‌ها توان آزمایی کرده و دست‌آوردهای چشمگیری به ارمغان آورده است، البته کوشش‌های وی تنها به این مباحث محدود نمی‌شود و در موضوعاتی چون فیزیک کوانتم، ریاضیات، حساب احتمالات، فیزیک، نظریهٔ تکامل (فرگشت) و... صاحب آرای مهم و کارگشایی بوده است. وی در وهلهٔ نخست فیلسوف علم شناخته می‌شود اما وی دربارهٔ خود می‌گوید که «علاقهٔ من صرفاً به نظریهٔ معرفت علمی نیست، بلکه به نظریهٔ معرفت به‌طور کلی است.» (حلس‌ها و ابطال‌ها ۲۱۶). معرفت‌شناسی که به مسائل مربوط به نحوهٔ شناخت و کشف جهان هستی مربوط می‌شود و از قدمتی کهن برخوردار است بر حول دو سؤال عمده در گردش بوده است: ما چگونه به جهان خارج علم پیدا می‌کنیم و چگونه می‌توانیم نسبت به علم خود اطمینان کسب کنیم. اما بعد از رنسانس و رواج رویکرد عقلانی سؤال اصلی معرفت‌شناسی عبارت گردید از اینکه ما چگونه می‌توانیم معارف خود را توجیه عقلانی کنیم؟ و یا معرفت عقلانی چگونه به دست می‌آید؟ با پیشرفتی حیرت‌انگیز که علم

هر روز پیدا می‌کرد و طرد و رد پیاپی متافیزیک به عنوان راهی عبث، علم، خاصه از سوی تجربه‌گرایان انگلیسی، به عنوان یگانه منبع معارف صادق و قطعی و عقلانی شناخته می‌شد، و از این جاست که فلسفه علم، یعنی فلسفه‌ای که درباره روش‌شناسی علمی بحث می‌کند، پا می‌گیرد و کسانی چون لاک و بیکن به صورت‌بندی این فلسفه در انگلیس همت می‌گمارند.

خدمات پوپر به فلسفه علم بی‌بدیل و انقلابی است و بی‌جهت نیست که وی را بزرگ‌ترین فیلسوف علم قرن حاضر به حساب می‌آورند. وی اصلی‌ترین دستاوردهای عقلی و معرفت‌شناختی خود را در همان عنوان شباب حاصل می‌کند. او که به سبب عقل پیش‌ریش از همان سنین کودکی درگیر مباحث عقلی و فلسفی شده بود، در اواخر دهه دوم و اوایل دهه سوم عمرش، توانست دو مسئله غامض و با سابقه معرفت‌شناسی را حل کند و ثمره‌های فکری متعددی را در دهه سوم زندگیش در دامن بگیرد، به طوری تا حدود زیادی آنچه این فیلسوف بلند مرتبه در طول عمر دراز و پر بار خود انجام داد بسط و تکمیل و توضیح آرای بی‌شمار بوده است که وی در همان کتاب نخست خود در سال ۱۹۳۳ طرح کرده بوده است.

نخستین کتاب وی با عنوان دو مسئله اساسی به دلیل حجم زیادش برای چاپ مورد موافقت ناشر قرار نگرفت و پس از دو نوبت تلخیص که به تعبیر خود وی تنها کلیاتی از کلیات کتاب نخستش باقی گذاشت کتابی فراهم آمد که با نام منطق پژوهش به آلمانی در اتریش در سال ۱۹۳۳ منتشر شد. استقبالی که از این کتاب به عمل آمد، خاصه در فرهنگ‌های انگلیسی زبان، نامنتظر و گسترده بود و نشر آن موجب معرفی او به مراکز و محافل فرهنگی و دانشگاهی جهان شد و سیل دعوت‌نامه را از طرف این مراکز و محافل به سوی او روانه ساخت. این اثر بعدها در سال ۱۹۵۹ میلادی با بسط و اضافات به انگلیسی با عنوان منطق اکتشاف علمی منتشر شد که خوشبختانه قسمتی از آن به فارسی هم منتشر شده است.

کتاب چاپ نشده نخست وی با نام دو مسئله اساسی سرانجام به آلمانی در سال ۱۹۷۹ منتشر گردید. در سال ۱۹۸۲ هم کتابی در بسط و توضیح و دفاع از آرای منطق پژوهش با عنوان پی‌نوشت: پس از بیست سال منتشر شد. این کتاب را پوپر قصد داشته در سال ۱۹۵۳ یعنی بیست سال پس از تاریخ انتشار منطق پژوهش منتشر کند، اما عملاً کتاب با ۱۹ سال تأخیر به دست خوانندگان

رسید. از دیگر آثار معروف پوپر می‌توان از حدس‌ها و ابطال‌ها و معرفت عینی نام برد. دو کتاب هم در زمینه فلسفه سیاسی از وی منتشر شده است با نام‌های فقر تاریخ‌گرایی، و جامعه باز و دشمنان آن، که هر دو از آثار بسیار مهم در نوع خود هستند و می‌توان آنها را دفاعیه تاریخی بزرگی از جوامع باز و ادعای نامه مؤثری بر ضد جوامع بسته به شمار آورد، که نشان‌دهنده امکان استفاده از روش عقلانی مورد استفاده در علم، در حل مسائل سیاسی و اجتماعی و اداره جامعه است. آثار پوپر متعدّدند و فهرست کامل آنها را می‌توانید در انتهای همین کتاب پیدا کنید.

پیش‌تر یادآور شدیم که پوپر مدافع عقل‌گرایی انتقادی است: ما خطا می‌ورزیم و به کمک عقل خود خطا را می‌یابیم و با درس گرفتن از خطای خود و تجدید نظر در آن به حقیقت نزدیک می‌شویم؛ به عبارت دیگر، به توان اثباتی عقل اعتقاد ندارد. از سوی دیگر پوپر حیات را به صورت جریانی از حل مسئله می‌بیند؛ همه موجودات زنده در حیات با مسائلی مرتباً روبه‌رو می‌گردند که باید بدانها پاسخ گویند. به عبارت دیگر، همه موجودات زنده در تلاش حل مسائل انطباق‌اند. و روش عام حل مسئله از آمیب تا اینشتین روش کوشش و خطا است. برای مثال جانوری که در پی یافتن غذا است ابتدا محلی را مورد جست‌وجو قرار می‌دهد و در صورت عدم موفقیت جای دیگری را کند و کاو می‌کند تا موفق به حل مسئله خود و یافتن غذا گردد. در خصوص مسئله انطباق توارثی، جانوری، مثلاً، ممکن است با تغییری در زیست محیط خود مواجه شود — مثلاً پایین آمدن دما؛ سپس جانور ممکن است به‌طور اتفاقی تغییراتی پیدا کند — جهش — و اگر تغییر — مثل افزایش کرک بدن جانور — پاسخ‌گوی مسئله باشد، جانور موفق به حل مسئله و در نتیجه مورد گزینش طبیعی برای ادامه حیات می‌گردد. ما انسان‌ها هم مثلاً برای تقسیم عددی بر عددی که جدول ضرب آن را از حفظ نیستیم، مثلاً ۸۶ بر ۲۲، ابتدا چون جدول ضرب ۲ را می‌دانیم عددی را تخمیناً حدس می‌زنیم مثلاً ۴ بعد اگر حاصل ضرب 4×22 را از ۸۶ بیشتر ببینیم عدد کمتری مثلاً ۳ را انتخاب می‌کنیم و الی آخر.

اما به عقیده پوپر، و برخلاف رأی بسیاری کسان، در روش کوشش و حذف خطا در انسان و حیوان، کوشش‌ها لزوماً اتفاقی نیست و معمولاً گزینش‌ها از میان مجموعه معینی از امکانات برگزیده می‌شود. مثلاً هم‌چنان که جوزف چرچ نشان داده است حیوان گرسنه موجودات اطراف خود را به دو دسته خوردنی و

ناخوردنی تقسیم می‌کند و سعی می‌کند کوشش خود را در مجموعه خوردنی‌ها انجام دهد، یا در مورد انسان، همانطور که در مثال بالا نشان داده شد، ما برای کوشش نخست خود هر عددی را نمی‌آزماییم، بلکه ابتدا عددی نزدیک به جواب مسئله را حدس می‌زنیم - چون جدول ضرب ۲ را می‌دانیم - و سپس با توجه به بیش از حد زیاد بودن یا بیش از حد کم بودن نتیجه، به تجدید نظر در حدس نخست خود می‌پردازیم.

عقل‌گرایی انتقادی مورد دفاع پوپر هم، بی‌شک، همان روش کوشش و خطاست که در خصوص انسان با توجه به تسلط او به زبان و دارا بودن قدرت نقد و تحلیل کارآیی شگرفی پیدا می‌کند. ما عموماً در مواجهه با مسئله‌ای، برای حل آن با توجه به جوانب کلی مسئله، به حدسی متوسل می‌شویم، بعد به کمک نقد و تحلیل آن را به آزمون می‌گیریم و سپس با یافتن اشتباه خود، به تجدید نظر و بازنگری می‌پردازیم و این روش ممکن است آنقدر ادامه پیدا کند تا ما را به جوابی رضایت‌بخش رهنمون گردد. پوپر عقل‌گرایی انتقادی را روش عام یادگیری معرفی می‌کند و ما را در هر زمینه‌ای در برابر مسئله یادگیری با آن مواجه می‌بیند.

اما در خصوص انقلاب معرفت‌شناختی پوپر و آرای بحث‌انگیز وی در زمینه مسئله تمییز و معضل استقرا باید گفت یکی از موضوعاتی که از همان آغاز ذهن پوپر جوان را به خود مشغول داشته بود مسئله معرفت‌شناسی، و به خصوص معرفت‌شناسی علمی، بود. بعد از رنسانس و به دنبال رواج رویکرد عقلانی و انتقادی به مسائل، معرفت‌شناسی مورد توجه جدی دوباره قرار گرفته بود، و با توجه به پیشرفت‌های حیرت‌انگیز علوم تجربی، خاصه کشفیات نیوتن، روزبه‌روز به ارج و اهمیت آن به عنوان یگانه منبع معرفت عقلانی افزوده می‌شد. چنانکه پیش‌تر گفته شد، بعد از رنسانس سؤال اصلی معرفت‌شناسی عبارت می‌شد از اینکه چگونه می‌توان معارف خود را توجیه عقلانی کرد، یا چگونه می‌توان به معارف عقلانی دست پیدا کرد. و پُرطرفدارترین پاسخ، پاسخی بود که تجربه‌گرایی^۱ می‌داد؛ معارف عقلانی، معارف صادق و قابل اطمینان علمی‌اند که به تجربه به دست می‌آیند.

اساساً در خصوص معارف عقلانی دو دیدگاه در آن زمان رواج یافته بود:

عقل‌گرایی آلمانی^۱ و تجربه‌گرایی انگلیسی. بنا به اعتقاد عقل‌گرایان، معرفت عقلانی معرفتی است که بر پایه اصول عقلانی باشد و اصول اولیه عقلانی مثل اصل هویت، علیت، امتناع اجتماع نقیضین و... اصولی هستند که ما به طور فطری و پیشینی در خود داریم و به کمک آنها از مقدمات بدیهی می‌توانیم به معارف عقلانی راه پیدا کنیم. در مقابل، تجربه‌گرایان به هیچ معرفت پیشینی و فطری قائل نبودند و یگانه منبع معرف را تجربه می‌دانستند و معتقد بودند اصول بدیهی که عقل با آن می‌اندیشد خود به تجربه به دست آمده است.

برای مثال، فرانسیس بیکن، علم تجربی را به عنوان یگانه علم صادق قابل اعتماد، نتیجه مشاهده و سیر آهسته و محتاطانه از تجربیات به قوانین علمی می‌دانست. و متعاقب او جان لاک ذهن انسان را لوح سپید نانبسته‌ای دانست که به تدریج از طریق دریافت‌های حسی معلوماتی بر آن نقش می‌بندد و نسبت به محیط آگاهی پیدا می‌کند. او معتقد بود اصول عقلی بدیهی‌ای همچون بزرگ‌تر بودن جزء از کل و برابر بودن دو چیز برابر با یک چیز همه به تجربه در ذهن آدمی نقش بسته است و هیچ معرفت پیشینی در انسان وجود ندارد. تعمیم مشاهدات منفرد به قوانین کلی همان اصل استقراست که پایه تجربه‌گرایی را تشکیل می‌داده است. دو سؤالی که به استقراگرایی انجامیده است، به نظر می‌رسد، یکی دایره بر این بوده که ما چگونه به قوانین کلی دست می‌یابیم و دیگری اینکه معارف علمی قطعیت خود را از کجا اخذ می‌کنند، و استقرا پاسخی بود به این هر دو سؤال.

بعد از بیکن و لاک، هیوم، فیلسوف انگلیسی، در همان سنت انتقادی به نقد آرای پیشینیان همت گماشت و از جمله اصل استقرا را مورد کاوش و ارزیابی قرار داد. و چنین نتیجه‌گیری کرد که استقرا بنیادی منطقی ندارد و خلل و رخنه‌های آن رفوناپذیر است، چرا که از مشاهده هر تعداد حادثه منفرد نمی‌توانیم حکم به کل صادر کنیم، بلکه فقط می‌توانیم اسناد خود را محدود به همان تعداد مورد مشاهده کنیم. مثلاً از مشاهده ۱۰۰ مورد زاغ سیاه نمی‌توان منطقاً نتیجه گرفت که همه زاغان سیاه هستند، بلکه فقط می‌توان گفت آن تعداد زاغ مورد مشاهده من سیاه بوده است. در عین حال اظهار نظر کرد که ذهن به استقرا عادت کرده است و بنیان علم تجربی است و اگرچه توجیهی عقلانی ندارد اما فایده عملی دارد و بی‌آن‌کاری از پیش نمی‌رود و در نتیجه ناگزیر از استفاده از آن هستیم. و این چنین از عقل‌گرایی به نفع استقرا چشم پوشید.

ایراد وارد هیوم بر استقرا به عنوان رکن رکن علم تجربی و در نتیجه متزلزل شدن یقین و قطعیت علوم تجربی، و از طرف دیگر، توفیق و محبوبیت روز افزون علوم تجربی به عنوان یگانه منبع علم قطعی و یقینی معضلی آفرید که سخت ذهن فلاسفه را درگیر خود ساخت. یکی از فیلسوفانی که نقد هیوم را خوانده بود و بر تأثیر آن بر خود اعتراف ورزیده بود و از طرف دیگر به یقینی و مسلم بودن نتایج علوم تجربی، مثلاً قوانین نیوتن، اعتقاد داشت و برای نجات علم از ورطه شبهه هیوم بپا خاست، ایمانوئل کانت، فیلسوف آلمانی، بود. او نیز از سنت انتقادی که با رنسانس تجدید حیات یافته بودند و به خصوص فلاسفه تجربه گرای انگلیسی دنبال کرده بودند پیروی کرد، چندانکه نام فلسفه خود را فلسفه انتقادی نامید. اما آنچنانکه پوپر نشان داده است، کانت نتوانست به طور کامل به عقل گرایی انتقادی وفادار ماند. فلسفه کانت دستاوردهای تعیین کننده بسیار داشته و فلاسفه بعد از خود را سخت تحت تأثیر خود قرار داد.

کانت تعارض مابین تجربه گرایی و عقل گرایی را با تلفیق آن دو به نحو نیکویی چاره کرد و چنین عنوان نمود که اصول عامی که پایه تعقل ذهن آدمی را تشکیل می دهد مثل اصل هو هویت، امتناع اجتماع نقیضین، علّیت و... اصول عقلانی فطری یا ماقبل تجربی و پیشینی اند - مطابق نظر عقل گرایان - و آدمی به تجربه به آنها دست نیافته است - بر خلاف اعتقاد تجربه گرایان که تمامی معلومات آدمی را ناشی از تجربه می دانسته اند - اما در عین حال پیش از تجربه هم ما معلوماتی نداشته ایم؛ و این به معنای آن نیست که تجربه منشأ تمام معلومات ماست، بلکه علم ما ترکیبی است از محسوسات و آنچه قوه فاهمه و عقل ما بر اثر تجربه تحریک می شود و به این مجربات می بخشد. لذا ذهن آدمی نقش فعالی در کسب معرفت دارد و ذهن، همچون اعتقاد تجربه گرایان، در حکم آئینه منفعلی نیست که صرفاً بازتابنده جهان طبیعت باشد. هنگامی که ما به واسطه تجربه و تکرار و آزمایش به قانون علمی کلی و ضروری می رسیم عملی بیش از صرف بازتاب جهان خارج در ذهن اتفاق می افتد و آن تعمیم امور جزئی به حکم کلی ضروری است. مثلاً از تجربه سوختن دست بر اثر آتش نمی توان حکم به کلیت این امر کرد که همیشه بر اثر آتش چنین اتفاقی می افتد و چنین حکمی تنها در صورت دخالت عقل و خلق قانونی کلی و فراکنندن آن بر طبیعت ممکن می گردد. بنابراین، قوانین علم تجربی ساخته و آفریده ذهن آدمی است و نتیجه فعالیت قوه فاهمه ماست. این چنین کانت عنوان کرد که به جای

آنکه عقل تابع مجربات ما باشند، مجربات تابع عقل ما هستند و این تحول معرفت‌شناختی در جای خود همچون تحولی بود که گُبرنیک با مطرح کردن حرکت زمین به دور خورشید، و نه خورشید به دور زمین، پدید آورد.

همچنین کانت نتیجه‌گیری کرد که به کارگیری اصول عقلی که در خصوص جهان پدیده‌ها کارساز و نتیجه‌بخش است در مورد ماورای تجربه و نامکشف عبث و بی‌فایده است و استدلال‌ات فاسدند، و در نتیجه به کار بردن قوه فاهمه در عالم ماورای پدیده‌ها که موضوعات بحث‌های متافیزیکی هستند تناقضاتی پدید می‌آورد که هر یک از طرفین تناقض می‌توانند برخوردار از اثبات عقلی گردند. این احکام متناقض یا جدلی طرفین را آنتی‌نومی‌ها نامید. از جمله آنتی‌نومی‌های مورد اشاره کانت — که قبلاً به برخی از آنها اشاره شد — می‌توان، برای مثال، از اصل قدیم بودن عالم و نقیض آن حادث بودن آن و یا اصل محدود بودن جهان از لحاظ مکانی و زمانی و نقیض آن، نامحدود بودن جهان از لحاظ مکانی و زمانی نام برد. کانت نتیجه گرفت که متافیزیک با تلاش عقل محض و استدلال نظری دستش از میوه معرفت کوتاه است و تلاشی است بی‌ثمر.

همچنین در خصوص علوم تجربی و قوانین کلی و ضروری آن، همانطور که گفته شد، قائل به این شد که قوانین کلی مخلوق و زائیده قوه فاهمه ماست که با یک سلسله اصول پیشینی کار می‌کند. ضرورت قوانین علمی مبتنی بر اصل عقلی استقرا است که از جمله اصول پیشینی است و چنین استدلال کرد که هر چه پیشینی است به نحو پیشینی صادق است. به عبارت دیگر، همانطور که ما به تجربه به استقرا نرسیده‌ایم و در ما پیشین بوده است برای صدق آن هم نیاز به تأیید تجربه نداریم و به طور پیشینی و مستقل از تجربه و به حکم عقل صادق است. این چنین کانت به اعتبار صدق استقرا صدق قوانین علمی را به اثبات رساند. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، کانت علی‌رغم روش انتقادی خود پای اثبات را به معرفت‌شناسی خود باز کرد و، به قول پوپر، سقراطی کامل باقی نماند که بنابر اعتقاد او ما چیزی نمی‌دانیم.

حمله سنگین کانت به متافیزیک و دفاعش از علوم تجربی به عنوان معارف قطعی و یقینی و تحکیم استقرا به عنوان صدق پیشینی موجی که به نفع علم و برضد متافیزیک فلاسفه منتقد به پا کرده بودند حرکتی دو چندان بخشید. همچنین فضل تقریر یکی از دو سؤال معرفت‌شناسی علمی که بعد از کانت دو سؤال اصلی این مبحث را تشکیل داده از آن کانت است و آن مسئله تمیز